

مناسب و در نهایت در انداختن نظمی نو، از آن رو مهم تلقی می‌شود که به یاد آوریم این پاسخ می‌تواند راهی برای خروج جامعه‌ی ایرانی از بحران و اعلام پایان دوران دیرپای گذار باشد. هر یک از این اندیشمندان، با توجه به میزان شناخت از تحولی که در جایی دیگر روی داده است و براساس میزان دلبستگی به سنت یا گرایش به ارزش‌های دنیای جدید، کوشیده‌اند نظری یا نظریه‌ای در این باب عرضه کنند. در واقع، تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه از زمان گسترش «احساس بحران» در میان مردم و حاکمان، سرشار از ظهور جریان‌های متفاوت فکری در واکنش به این احساس بوده است. البته هیچ جامعه‌ای مدت زمان زیادی منتظر نتایج نظریه‌پردازی متفکران نمی‌ماند و برخی اوقات، خود، راه‌هایی را برای کاهش احساس بحران می‌آزماید؛ ولی در کل نمی‌توان منکر اهمیت این‌گونه اندیشه‌ورزی شد. به‌ویژه آن‌که برخی راه‌کارها، گاه به دلیل رضایت‌بخش بودن - و نه لزوماً

**Islam, Democracy and
Religious Modernism in
Iran (1953-2000): From
Bazargan to Soroush,
Berlin: Leiden**

Forough Jahanbakhsh

معرفی و نقد کتاب:

**اسلام، دموکراسی و مدرنیسم
دینی در ایران (۱۹۵۳-۲۰۰۰)
از بازرگان تا سروش**

پرسش از ماهیت دنیای جدید و چگونگی بهره‌گیری از دست‌آوردهای معرفتی و مادی آن، مدتهاست که به دغدغه‌ی ذهنی اندیشمندان و نجبگان ایرانی تبدیل شده است. تلاش‌های فکری ایشان برای یافتن پاسخی



پژوهش‌ها، بی‌آن‌که اهمیت متغیرهای درونی (روان‌شناسانه) و محیطی (جامعه‌شناسانه) را در شکل‌گیری و دگرگونی اندیشه‌ها انکار کنند، به سراغ خود اندیشه‌ها رفته‌اند. روشن است که از خلال چنین پژوهش‌هایی، می‌توان:

۱- ژرفا و چگونگی شناخت - و در نتیجه وجود تداوم یا عدم تداوم در نگرش - نخبگان ایرانی را از دو مفهوم پدافتمندی «اسلام» و «دموکراسی» درک کرد.

۲- سازگاری یا ناسازگاری درونی افکارشان را نشان داد.

۳- ظرفیت کاربردی شدن و پی‌آمدهای عملی این دیدگاه‌ها را شناسایی نمود.

در این صورت است که اهمیت و جایگاه کتاب‌هایی چون «اسلام، دموکراسی و مدرنیسم دینی در ایران (۱۹۵۳-۲۰۰۰)» آشکار می‌شود؛ چرا که این آثار به سنجش افکار و اندیشه‌ها و درک منطق درونی آن‌ها، به‌درستی توجه کرده‌اند و از ریشه‌یابی‌های مرسوم در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی دوری گزیده‌اند.

معرفی اثر

کتاب یاد شده که توسط خانم فروغ جهان‌بخش، استادیار مطالعات اسلامی

منطقی بودن - با اقبال عمومی روبه‌رو می‌شود و مبنای عمل جمعی قرار می‌گیرد.

چنان‌چه قرار باشد در این زمینه بنیادی‌ترین موضوعات در دستور کار صاحب‌نظران و نویسندگان ایرانی قرار گیرد، بحث اسلام و دموکراسی بی‌تردید یکی از آن‌ها خواهد بود؛ بحثی که از پرداختن بدان گزیری نبوده و نیست. از این‌رو اغلب نویسندگان علاقه‌مند، خواه ناخواه، بخشی از حیات علمی خود را به بررسی نسبت اسلام و دموکراسی اختصاص داده‌اند و رهاورد این دغدغه‌ها و نکته‌سنجی‌ها، ادبیاتی حجیم از نظریه‌پردازی در این باب بوده است. جالب این‌جاست که این موضوع از همان ابتدای احساس بحران، هم «فوریت» داشت و هم «اهمیت» و امروزه نیز، هم‌چنان «فوریت» و «اهمیت» خود را حفظ کرده است.

در سالیان اخیر، برخی از پژوهشگران به بازبینی یافته‌های فکری و دست‌آوردهای عملی متفکران و فعالان اسلام‌گرا در ایران توجه کرده‌اند و با نگاهی انتقادی، به ارزیابی کارنامه‌ی آنان درباره‌ی موضوع با اهمیتی چون نسبت بین اسلام و دموکراسی پرداخته‌اند. این‌گونه

در دانشگاه کویین (کانادا)، به رشته‌ی تحریر در آمده است(۱)، با همین روی کرد، نسبت اسلام و دموکراسی را در افکار برخی از متفکران مذهبی ایران - که با عناوینی چون احیاگران دینی یا روشنفکران دینی شهرت یافته‌اند - واکاوی می‌کند و پی‌آمدها و گاه استلزامات عملی برداشت‌های آنان را برمی‌شمارد.

نویسنده با یادآوری اهمیت حضور دوباره‌ی دین به صحنه‌ی سیاست در ایران، از نیمه‌ی دوم قرن بیستم، که به تدریج و از طریق یک جنبش مدرنیست سیاسی - مذهبی صورت گرفت، قصد دارد نگرش چند تن از چهره‌های برجسته‌ی این جنبش را درباره‌ی رابطه‌ی اسلام و دموکراسی دریابد تا آشکار شود که آنان در خلال فعالیت‌های ضد استبدادی خود، چه اقدامی در سطح تئوریک برای سازگاری این دو به عمل آورده‌اند(ص ۲). نویسنده، در همین راستا، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که روشن کننده‌ی ابعاد گوناگون پژوهش است: آیا درون‌مایه و پی‌آمد فعالیت‌های این عده، در این باره، تفاوتی با کوشش‌های پیشینیان - در انقلاب مشروطه - دارد یا خیر؟ ایشان چه درکی از دموکراسی داشته‌اند و آن را چه‌گونه تبیین و

مفهوم‌سازی کرده‌اند؟ و مباحث خود را بر کدام پایه‌ی معرفتی و هنجاری بنا نموده‌اند؟ شخصیت‌هایی که نویسنده برای مطالعه برگزیده است، عبارتند از: مهندس مهدی بازرگان، دکتر علی شریعتی، دکتر عبدالکریم سروش، آیت‌ا... سید محمود طالقانی، آیت‌ا... مرتضی مطهری، علامه سید محمد حسین طباطبایی و آیت‌ا... سید روح‌ا... خمینی.

جهان‌بخش نتایج بررسی افکار این هفت شخصیت را چنین ذکر می‌کند: «بعد دموکراتیک تئوری حکومت اغلب آنان به همان اندازه‌ی بعد دینی مهم بوده است. به دیگر سخن، آنان فقط در پی تأسیس یک حکومت اسلامی نبوده‌اند» (صص ۲ و ۳)؛ بلکه ماهیت این نوع حکومت را دموکراتیک توصیف می‌کردند. حال، می‌توان این پرسش مهم را مطرح کرد که چه‌گونه تئوری ولایت فقیه، در این میان، برتری یافت و اساساً نقاط ضعف و کاستی‌های تئوری حکومت دموکراتیک اسلامی چه بود؟

فصل اول

جهان‌بخش در نخستین فصل نخست کتاب خود، با عنوان «دموکراسی چیست؟» با اشاره به اختلاف نویسندگان در تعریف و تعیین



با دموکراسی نیز نسبت دارد؛ اما دو گروه آزادی سیاسی (شامل آزادی رأی، رقابت آزاد، نظارت مردمی و انتقاد از حاکمان) و آزادی بیان و تشکیلات و سازمان‌ها از ویژگی‌های خاص یک حکومت دموکراتیک به‌شمار می‌آیند. توجه به اراده‌ی اکثریت نیز از دیرباز به‌عنوان یکی از اجزای دموکراسی یا به‌عنوان ملاکی برای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در حکومت دموکراتیک تلقی شده است. اگرچه به ایده‌ی حکومت اکثریت انتقادات بسیاری وارد شده و چگونگی تحقق آن مورد تردید قرار گرفته است؛ اما نویسنده با نقل قول از برخی صاحب‌نظران، اهمیت و کارایی این اصل را با اصول پیش‌گفته (برابری سیاسی، آزادی سیاسی، آزادی بیان و تشکیلات) در یک ردیف قرار می‌دهد که باعث می‌شود حقوق اقلیت پایمال نگردد. به عبارت دیگر، پیدایش یک سیستم سیاسی دموکراتیک در گرو تحقق مجموعه‌ی این اصول است (ص ۱۹).

مروری اجمالی بر نخستین فصل نشان می‌دهد که نویسنده موفق شده است بحثی کم حجم - اما پرمحتوا - را سازمان دهد و آن را به لحاظ تئوریک به‌صورت مبنایی مستحکم برای سایر فصول در آورد. چرا که وی از ورود

گستره‌ی مفهوم دموکراسی، یافتن نوعی اتفاق نظر را غیرممکن می‌داند. از این‌رو شناسایی ویژگی‌های اساسی آن را پی می‌گیرد تا براساس این ویژگی‌ها، امکان مقایسه میان اسلام و دموکراسی به نحو بهتری فراهم آید. به نظر وی، سه اصل بنیادی دموکراسی عبارت است از: برابری^۱، آزادی^۲ و حکومت اکثریت^۳.

مفهوم برابری، در بحث‌های فیلسوفان، اندیشمندان سیاسی و متألهان جایگاه برجسته‌ای داشته است؛ هر چند - اغلب - میان سخنان‌شان و عالم واقعیت سازگاری نبوده است. در واقع، در خلال نظریه‌پردازی‌های متفکران قرن ۱۸ بود که مفهوم برابری همه‌ی انسان‌ها و نتایج سیاسی آن به‌طور جدی مورد توجه قرار گرفت و به‌عنوان مبنایی برای حکومت دموکراتیک در آمد. البته در میان انواع برابری‌ها (مدنی، طبیعی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی)، برابری سیاسی رابطه‌ی وثیقی با دموکراسی دارد. آزادی نیز انواعی دارد که هر یک در جای خود مهم و ارزشمند است و

1- Equality

2- Liberty

3- Majority Rule

برداشت غیردقیق روشنفکران کشورهای اسلامی، آنان به درستی بر اصولی چون برابری، آزادی و حاکمیت مردمی - به عنوان ویژگی‌های اسلامی دموکراسی - انگشت گذاشتند؛ از این رو کوشیدند که معادل آن‌ها را از دل تاریخ و سنت استخراج کنند تا در نهایت، سازگاری این دو نمایان شود. آن اصول و ارزش‌هایی که در این زمینه بیش از پیش جلب توجه می‌کرد عبارت بود از: حریت، مساوات، شورا و بیعت.

شواهد تاریخی و نقل قول‌های نویسندگان بیانگر آن است که تعبیری چون حریت و مساوات، چه برای مردم و چه برای حاکمان، در سنت و تاریخ جوامع اسلامی به خصوص دوران صدر اسلام ریشه داشته است؛ متها این مفاهیم، در درون همان چارچوب معنا داشت و قادر نبود با ارزش‌های دنیای جدید منطبق شود. از سوی دیگر، چنان‌که برنارد لوویس خاطر نشان کرده است، دال برتر^۱ در گفتمان سیاسی اسلامی از دیرباز «عدالت» بوده است، نه «آزادی»^(۲). آن‌چه کسار اصلاح‌گران و متفکران مدرنیست را مشکل‌تر می‌کرد، وجود مباحثی فقهی

به بحث‌های دامنه‌دار تاریخی - فلسفی یا لفظی خودداری کرده و مفهوم دموکراسی و ویژگی‌های آن را با دو روی‌کرد مورد بررسی قرار داده است: نخست توجه به فرضیات بنیادین و فلسفی دموکراسی در باب «انسان» و دوم، تلقی آن به عنوان مجموعه‌ای از رویه‌ها و شیوه‌های تصمیم‌گیری سیاسی.

فصل دوم

در این فصل، تحت عنوان «هنجارهای دموکراتیک در اسلام»، شواهد و نمونه‌هایی از متون دینی و نوشته‌های متفکران مسلمان ارائه شده است تا امکان سازگاری ارزش‌های دینی و ویژگی‌های دموکراسی به آزمون گذارده شود. نویسندگان یادآور شده است که مفهوم دموکراسی در آثار کسانی چون فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد تحت تأثیر آرای فلاسفه یونانی مورد بحث قرار گرفته و در نوشته‌های فقیهان و متفکران سنتی جایگاهی نداشته است. با ورود اندیشه‌های جدید به کشورهای اسلامی در قرن ۱۹، مفهوم یاد شده بار دیگر مورد توجه قرار گرفت و این بار معادل سیستم پارلمانی، حکومت مشروطه و حتی حکومت جمهوری معرفی شد. به‌رغم

1- Master Signifier



و در اندیشه‌ی ایجاد سازگاری دو باره میان دین با جامعه‌ای دستخوش دگرگونی هستند. اینان به‌رغم تعهد به دین، لزوماً به دستگاه‌ها و نهادهای دینی تعلق ندارند و با نیروهای اصلاح‌طلبی که از درون دستگاه‌ها و نهادهای دینی برمی‌خیزند و اغلب تحصیلات دینی دارند متفاوتند. پس می‌توان در این‌جا تفکیکی میان دو گونه نیروی مذهبی فعال (مدرنیست‌ها و اصلاح‌گرایان) قابل شد: درحالی‌که اصلاح‌گرایان می‌خواهند برای مشکلات زمانه راه‌حلی از درون دین استخراج کنند؛ مدرنیست‌ها در پی ایجاد نوعی تلفیق عقلانی میان ارزش‌های دینی و ارزش‌های دنیای جدید هستند.

وی، شریعت سنگلجی، حکمی‌زاده و کسروی را سه تن از اصلاح‌گرایان دینی در دو دهه‌ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ دانسته است که همگی پس‌لایش دین از خرافات را هدف گرفته بودند. این سه نفر به‌رغم واکنش شدید روحانیت، توانستند ذهن روشنفکران دوره‌ی خود و حتی بعد از خود را با سؤالات خویش مشغول کنند و از این طریق تأثیری ژرف بر آنان بگذارند. با این حال، مدرنیست‌های دینی طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به سیاسی کردن دین

نظیر ارتداد، حقوق اقلیت‌های دینی، برده‌داری و نابرابری حقوق زن و مرد بود که کاربرد و کارکرد ارزش‌ها یا مفاهیمی چون مساوات و حریت را محدود می‌کرد. لذا، آنان همت خود را به عرضه‌ی تفسیرهایی جدید از این مباحث معطوف کردند و به خصوص ارزش‌هایی چون بیعت و شورا را پررنگ نمودند تا از این طریق «روح دموکراتیک اسلام» را به نمایش بگذارند (ص ۴۸). ارزیابی جهان‌بخش آن است که این تلاش قابل توجه، اگرچه مفید بوده است؛ اما ثمره‌ی آن پیش‌تر به سطح اخلاقی بحث مربوط می‌شود و برای پی‌ریزی نظامی دموکراتیک کافی نیست.

فصل سوم

«پیدایش روشنفکری اسلامی در ایران مدرن» موضوعی است که در فصل سوم کتاب بدان توجه شده است و با ذکر نکاتی به‌عنوان مقدمه، زمینه را برای بحث مفصل فصل چهارم فراهم می‌کند. وی در این فصل مقصود خود را از تعبیر «روشنفکران مسلمان» روشن می‌کند و نگاه آنان را متفاوت از گونه‌ی سنتی تفکر اسلامی می‌داند. براساس توضیح وی، این گروه از روشنفکران، دفاع از اسلام را وظیفه‌ی خود می‌دانند

سروش) بوده‌اند. به غیر از سروش، بررسی دیدگاه‌های سایرین در فصل چهارم صورت گرفته است، چرا که در ایجاد فضای ایدئولوژیک پیش از انقلاب ۱۳۵۷ نقش اساسی داشتند. ولی آرای سروش با توجه به زمان تأثیرگذاری و تحول فکری وی، به صورت جداگانه در فصل ۵ مورد بررسی قرار گرفته است.

مهم‌ترین ویژگی اندیشه‌ی طالقانی و بازرگان، دفاع سرسختانه آن دو از اصل شورا و انتقاد شدیدشان از انحصارگرایی و استبداد دینی است. آنان اگرچه سیاست و دین را از هم جدا نمی‌دانستند، حکومت را در انحصار فرد یا طبقه‌ی خاصی نیز نمی‌دیدند. براساس ارزیابی جهان‌بخش، نقش مردم در اندیشه‌ی طالقانی محدود به قانون الهی و مشارکت آنان هم مبتنی بر تکلیف دینی، و نه حقوق آنان، است (ص ۷۵). هر چند اندکی جلوتر، وی با توجه به شرایط زمانه و موضع‌گیری‌های سیاسی طالقانی، پیش و پس از انقلاب، فهم او را برداشتی دموکراتیک و مخالف با تمرکز قدرت سیاسی و دینی معرفی می‌کند. براین اساس، می‌توان نگرش بازرگان را هم دموکراتیک دانست، اگرچه بحث‌های وی «درون دینی»

دست زدند و کوشیدند با تکیه بر قرآن - و نه فقه - بیش از احکام فردی، به معرفی آموزه‌های اجتماعی و سیاسی دین اسلام پردازند. انجمن ماهانه‌ی دینی و جلسات حسینیه‌ی ارشاد در همین راستا تأسیس و برگزار شد و انتشار کتاب‌هایی چون «بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت» نیز دقیقاً با همین انگیزه توسط مدرنیست‌های دینی صورت گرفت و آثار دیرپایی نیز بر حوزه و دانشگاه بر جای گذاشت، اگرچه روحانیت سنتی از آن استقبالی نکرد.

با چنین تمهیدی، اینک می‌توان بحث نسبت اسلام و دموکراسی را در اندیشه‌ی چند تن از چهره‌های برجسته‌ی سیاسی - مذهبی دنبال کرد.

فصل چهارم

فصل‌های چهارم و پنجم با عنوان «مدرنیسم دینی و دموکراسی در ایران» و «روشنفکران دینی پس از انقلاب و دموکراسی (عبدالکریم سروش)» بدان اختصاص داده شده است. از میان شخصیت‌های مورد بررسی، چهار نفر روحانی (آیت‌... طالقانی، آیت‌... مطهری، علامه طباطبایی و آیت‌... خمینی)، و سه نفر غیرروحانی (مهندس بازرگان، دکتر شریعتی و دکتر



فردی متقی، مدبر و مطلع بر اوضاع و احوال است. از این جاست که وی به فلاسفه‌ای چون فارابی نزدیک می‌شود. او البته برای مفاهیم شسورا و آزادی احترام و اهمیت قایل است؛ اما تلقی خود را از این مفاهیم به‌طور مبسوط توضیح نمی‌دهد. از این‌رو بحث وی به حالت اجمال و ابهام باقی می‌ماند. در همین جا می‌توان به نویسنده خرده گرفت که استدلال‌هایش به خاطر قرار دادن نام علامه در میان مدرنیست‌های دینی یا حتی اندیشمندان سیاسی - مذهبی معاصر ضعیف است. درست است که وی بیرون از صف علمای سنتی شیعه قرار داشت و اگرچه با برخی از فلاسفه و متفکران هم عصر خود به بحث و گفت‌وگو پرداخت؛ اما این‌ها ما را قانع نمی‌کند که او را در زمره‌ی مدرنیست‌های دینی یا فعالان سیاسی - مذهبی قلمداد کنیم؛ مگر این‌که دلایل قانع‌کننده و شواهد بیش‌تری اقامه شود که در آن صورت، بازویسی این قسمت ضروری می‌گردد (۵).

شخصیت دیگری که به درستی به او توجه شده است، دکتر شریعتی است. شریعتی اگرچه گاه از ایده‌ی دموکراسی حمایت می‌کرد، تعریفی ساده‌انگارانه از آن آرایه می‌نمود و حتی

محسوب می‌شود و اغلب استدلال‌های وی درباره‌ی تساهل یا نقش زنان، حالت سنتی دارد.

در بررسی آرای بازرگان، هر چند نویسنده از عهده‌ی بحثی منظم و دقیق برآمده است، لیکن اشاره به محتوای سخنرانی «آخرت و خدا؛ هدف بعثت انبیا» (۳) در این بخش ضروری می‌نمود که متأسفانه گویا فراموش شده است. سروش این سخنرانی را نشانگر تحولی در اندیشه‌ی بازرگان دانسته است (۴)، اگرچه به نظر می‌رسد که این ایده در آثار پیش از انقلاب وی نیز وجود داشته است که با توجه به تجربیات پس از انقلاب، به‌صورت مشخص‌تری سازماندهی و بیان شده است. توجه به این مطلب می‌توانست در تدقیق ارزیابی جهان‌بخش از افکار بازرگان مؤثر باشد.

در مقابل بازرگان و طالقانی، علامه‌ی طباطبایی هیچ‌گونه سازگاری میان اسلام و دموکراسی نمی‌دید. وی البته به جریان سنتی علمای حوزه تعلق نداشت و دل‌مشغولی او بیش‌تر مسایل فلسفی و عرفانی بود، کما این‌که وارد جریان‌های سیاسی روز هم نشد. از دید علامه، فقط اسلام قادر است نیازهای معنوی و مادی انسان‌ها را برآورده سازد و این امر نیز منوط به حکومت

ضمن آن‌که دیدگاه‌های او در برخی موارد چیزی جز توجیه مواضع پیشینیان نبود.

بی‌تردید دیدگاه‌های آیت‌ا... خمینی، به‌ویژه نظریه‌ی ولایت فقیه، در مخالفت با رژیم شاه و شکل‌گیری فضای فکری و ایدئولوژیک پیش و پس از انقلاب مؤثر بود؛ لذا، پرداختن بدان موجه می‌نماید، هر چند در نهایت باید مشخص شود که این دیدگاه‌ها را می‌توان در زمره‌ی جریان روشنفکری دینی جای داد یا خیر. در نظریه‌ی ولایت فقیه، از سویی بر جایگاه برتر فقهای شیعه تأکید شده و از سوی دیگر مفاهیم آزادی و تساوی به‌صورتی سستی و محدود تفسیر گردیده است. لذا، به‌رغم تأکید مکرر بر نقش مردم، این نظریه آشکارا نخبه‌گرایانه است. نویسندگان در این‌جا توانسته است بحثی اجمالی، ولی دقیق از مبانی، تحول و نتایج نظریه‌ی ولایت فقیه ترسیم کند؛ اما شایسته بود تحولات بعدی دیدگاه‌های آیت‌ا... خمینی (ره) و استلزامات آن را هم در تحلیل خود لحاظ کند. درواقع، به دنبال تحول دیدگاه‌های وی، اگرچه نظریه‌ی ولایت فقیه نخبه‌گرایانه باقی ماند، ولی ابعاد عمل‌گرایانه آن برجسته شد (۶).

گاه آن را با اجماع، شورا و بیعت برابر می‌دانست. مدل مورد نظر شریعتی، «دموکراسی هدایت شده» بود؛ یعنی، نوعی رهبری روشنفکرانه که منتخب مردم است؛ ولی محدود به خواسته‌های آنان نیست؛ بلکه براساس ایدئولوژی تصمیم می‌گیرد و اقدام می‌کند. از همین جا قرابت مدل مورد نظر وی با ثوری ولایت فقیه بارز می‌شود، هر چند که تفاوت‌هایی هم وجود دارد، به خصوص آن‌که شریعتی مخالف حاکمیت علمای طرفدار تشیع صفوی بود و گاه نیز آشکارا از تز «اسلام منهای روحانیت» سخن می‌گفت. بررسی‌های این قسمت نشان می‌دهد که شریعتی بیش از آن‌که بخواهد مسایل را در عالم نظر حل و فصل کند، هم‌چون دیگر روشنفکران آن زمان، خود را متعهد به «تغییر» می‌دانست.

آیت‌ا... مرتضی مطهری از جمله متفکران جدی معاصر ایران به‌شمار می‌آید که نویسنده، صفحاتی از فصل چهارم را به بررسی آرای وی اختصاص داده است. طبق تحلیل وی، مطهری اگرچه نوآوری‌هایی در طرح مباحث دینی داشت و نکات جالب توجهی درباره‌ی حقوق زنان و آزادی اندیشه بیان کرد؛ اما برخی از پرسش‌های اساسی را بی‌پاسخ گذاشت،



دین و جهان مدرن، نوعی پیوند ایجاد کند. از این رو، وی میان دین و معرفت دینی تفکیک قایل می‌شود و می‌گوید این معرفت دینی است که باید دگرگون شود و تکامل یابد. او همچنین با طرح ایده‌ی «حکومت دموکراتیک دینی» به سراغ مسأله‌ی نسبت اسلام و دموکراسی می‌رود و برخلاف پیشینیان، به جای نقل شواهدی از کتاب و سنت یا تاریخ، بحث را مستلزم گسترش مرزهای فعلی معرفت و دگرگونی نگرش‌های دینی موجود به «انسان» می‌داند. از دید سروش، چنانچه عقلانیت، عدالت، آزادی و حقوق بشر در نگرش دینی اولویت پیدا کند، آن‌گاه سازگاری واقعی اسلام و دموکراسی رخ می‌دهد. در صفحات پایانی فصل ۵، ارزیابی نقادانه‌ی آرای سروش و اشاره به اشکالات منتقدان وی درج شده است. منتها باید بدانیم که ابعاد گوناگون پروژه‌ی فکری او هنوز به‌طور کامل روشن نشده است.

سخن پایانی

«سخن پایانی» کتاب حاوی جمع‌بندی نهایی جهان‌بخش و پیوند دادن مباحث یاد شده با فضای سیاسی معاصر ایران است. به نظر نویسنده، از خلال نظریه‌پردازی هفت تن از

جمع‌بندی نویسنده از آرای شخصیت‌های مطرح شده در این فصل، بیانگر آن است که شریعتی به دموکراسی هدایت شده باور داشت، بازرگان و طالقانی بنه دموکراسی مشروطه متمایل بودند و دیدگاه‌های سه روحانی باقیمانده نیز اساساً با دموکراسی سازگار نبود. همچنین استدلال‌های همه‌ی آنان درباره‌ی مفاهیم آزادی و برابری، سنتی است و به بررسی جدی نابرابری حقوق مسلمانان و غیرمسلمانان یا زنان و مردان توجهی نمی‌شود.

فصل پنجم

آخرین فصل کتاب به بررسی نظریه‌ی سروش و آثار عملی آن اختصاص یافته است و انصافاً تقریر و تحلیل جالبی از آن به عمل آمده است. نویسنده، سروش را نماینده‌ی برجسته‌ی حرکت روشنفکری اسلامی در ایران پس از انقلاب معرفی می‌کند؛ یعنی جریانی که به نقد ایدئولوژی حاکم می‌پردازد و کاستی‌های قرایت دینی حاکم را برملا می‌سازد. سعی سروش بر آن بوده است تا از طریق بحث «قبض و بسط تئوریک شریعت» و نظریه‌ی «تکامل معرفت دینی» میان دو امر ثبات و تغییر، و در واقع میان

بنیادین دموکراسی و دین - مستحکم کند و بر این مبنای مقایسه‌ای جالب میان دیدگاه‌های شخصیت‌های مورد بررسی انجام دهد. در نتیجه، وی موفق می‌شود سیر نسبت اسلام و دموکراسی را در اندیشه‌ی تعدادی از اندیشمندان ایرانی معاصر نمایش دهد و استحکام و سازگاری درونی هر یک را به بوته‌ی نقد بگذارد.

در عین حال، دو نکته در مورد کتاب هنوز باقی مانده است. نخست آن‌که بهتر بود نویسنده تعریف دقیق‌تری از مفهوم مدرنیسم دینی و روشنفکری اسلامی ارائه می‌داد تا راه هرگونه نقد بر انتخاب شخصیت‌های هفت‌گانه‌ی مورد بررسی بسته شود. اگر قرار باشد میزان تأثیرگذاری بر اندیشه‌ی مذهبی و فضای سیاسی ایران به‌عنوان یک ملاک مهم در نظر گرفته شود، آن‌گاه حتماً باید از جلال آل‌احمد یاد کرد که افکارش بر اغلب روشنفکران و فعالان سیاسی پس از خود سایه انداخته است. در مورد جریان فکری پس از انقلاب نیز اگرچه نمی‌توان اهمیت اندیشه‌ی سروش را منکر شد، در عین حال نباید از اهمیت آرای کسانی چون حجت‌الاسلام مجتهد شبستری (۷) یا دیگران غافل ماند. با مرور نگرش اینان اتفاقاً درک

شخصیت‌های مورد بررسی، گونه‌ی خاصی از دموکراسی در چارچوب ایدئولوژی سیاسی اسلامی پدید آمد که طبیعتاً بیشتر با مفاهیم و تصورات سنتی سازگار بود. اما روشنفکری دینی پس از پیروزی انقلاب شیوه‌ی دیگری را در پیش گرفت و با بررسی کارنامه‌ی پیشینیان، سازگاری اسلام و دموکراسی را موضوعی برون‌دینی - و نه درون‌دینی - دانست که باید نگاهی عقلانی بدان داشت. نویسنده سپس اهمیت تحولات ایران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ را به اجمال یادآور می‌شود و آن را نشانی از شکل‌گیری یک گفتمان سیاسی جدید تلقی می‌کند؛ گفتمانی که اصول قانون‌گرایی، تساهل و مدارا و آزادی‌های مدنی در آن جایگاه برجسته‌ای دارند. البته در این مسیر فراز و فرودهایی هم بوده است که هنوز ادامه دارد.

نقد محتوایی کتاب

شاید مهم‌ترین ویژگی کتاب «اسلام، دموکراسی و مدرنیسم دینی در ایران» آن باشد که ساختاری منطقی و روشمند دارد و از منابع اصلی و دست اول به خوبی بهره گرفته است. هم‌چنین نویسنده توانسته است مقدمات بحث خود را - در باب اصول



و می‌گوید که بنیادگرایان می‌خواهند اسلام را به‌عنوان دال برتر (اسلام: دین، دنیا و دولت) معرفی کنند. رک:

- Bobby, Sayyid, (1997); *A Fundamental Fear; Eurocentrism and the Emergence of Islamism*, London: Zed Books Ltd, P. 47.

۳- سخنرانی مهندس بازرگان در سال ۱۳۷۱
ارابه شد و پس از تکمیل و تفصیل به‌صورت کتابی مستقل چاپ گردید.

۴- تحلیل سروش در شماره‌ی ۲۳ ماهنامه‌ی کیان چاپ شده است.

۵- با توجه به این‌که برخی از شاگردان حوزه‌ی درس علامه‌ی طباطبایی وارد فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی شدند یا علیه رژیم شاه به مبارزه پرداختند، عده‌ای کوشیده‌اند این امر را به اثر درس او و نقش غیرمستقیم وی در تحولات سیاسی و فرهنگی ایران ربط دهند. روشن است که چنین استدلالی ضعیف است و نمی‌توان از چنان مقدماتی، چنین نتیجه‌ای را گرفت.

۶- جهت آگاهی بیشتر از این تحول رک:

- Seyed Abdolmir Nabavi, "The Evolution of Ayatullah Khomeini's Political Thought", *Discourse, An Iranian Quarterly*, Vol. 5, No. 1, Summer 2003, PP. 95-120.

۷- به آرای مجتهد شبستری به شکلی گذرا و در یک پاورقی مربوط به فصل پنجم (ص ۱۶۳) اشاره شده است.

بهتری از جغرافیای فکری ایران پس از انقلاب به دست می‌آید.

نکته‌ی دیگر آن‌که نویسنده در چارچوب هدف تحقیق موفق شده است که سیر کلی اندیشه‌ی سیاسی - دینی ایران را در ۵۰ سال اخیر به خوانندگان نشان دهد؛ اما، به نظر می‌رسد اگر تئوری‌های جامع‌تری چون نظریه‌ی دکتر سیدجواد طباطبایی مبنای مطالعه قرار گیرد، آن وقت برداشت دیگری از این سیر به دست آید؛ برداشتی که شاید بنیادی‌تر و واقع‌بینانه‌تر باشد.

سیدعبدالامیر نبوی

یادداشت‌ها:

۱- جدیدترین نوشته‌ی جهان‌بخش، مقاله‌ای است با عنوان «گفتمان سیاسی و مذهبی در ایران: حرکت به سوی ما بعد بنیادگرایی» که در نشریه‌ی زیر چاپ شده است:

- *The Brown Journal of world Affairs*, Vol. IX, Issue 2, winter / spring 2003, PP. 243-254.

۲- تعبیر «دال برتر»، در این‌جا، از بابی سید وام گرفته شده است. بر این اساس، دال برتر، دالی است که «دیگر دال‌ها به آن ارجاع داده می‌شوند و به خاطر آن وحدت می‌یابند» (ص ۴۵). البته وی بحث خود را درباره‌ی بنیادگرایی اسلامی انجام می‌دهد